

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

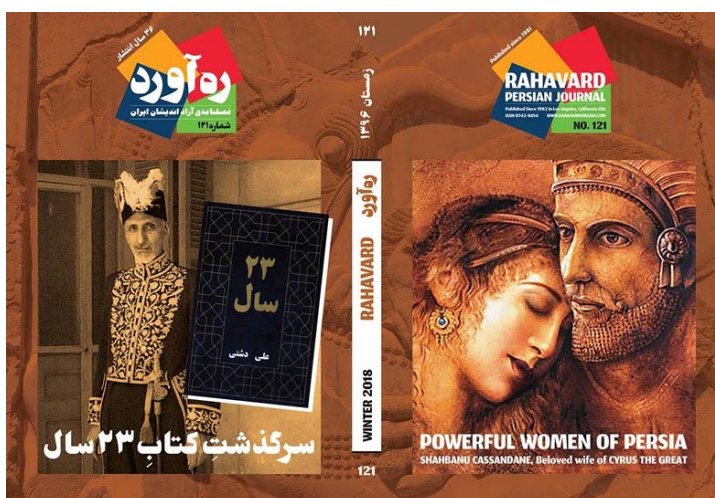
مسائل ایدئولوژیک

نوشته: هوشنگ معین زاده

۱۲ جنوری ۲۰۱۸

سرگذشت کتاب ۲۳ سال - ۲

علی دشتی، علینقی منزوی و من



پ: من و کتاب ۲۳ سال

اوایل سال ۱۳۵۴ بود که دکتر علینقی منزوی، یکی از فعالان سیاسی حزب توده که از کشورمان متواری بود، از جانب منصور قدر سفیر ایران در لبنان، به عنوان کارمند محلی استخدام و در بخش فرهنگی سفارت مشغول به کار شد.

دلیل حضور او و آشنائی اش با سفیر ایران را دقیقاً نمی‌دانم. اما گفته می‌شد که دختر دکتر علینقی منزوی، خانم دکتر پروین منزوی، با مراجعه به سفارت و صحبت با سفیر ایران، از ایشان درخواست کرده بود، ترتیبی فراهم کند که پدرش بتواند به ایران برگردد. آقای قدر هم با نظر موافق، همزمان با ارسال درخواست خانم دکتر پروین منزوی و پدرش به ایران، خود منزوی را هم به خاطر تسلط کاملش به زبان عرب، به عنوان کارمند محلی برای قسمت فرهنگی سفارت استخدام می‌کند تا ترتیبات لازم برای بازگشت او به ایران فراهم گردد.

حضور دکتر منزوی در سفارت ایران، سبب شد که من هم که در آن زمان به عنوان رئیس نمایندگی سازمان اطلاعات و امنیت کشور در بیروت مشغول انجام وظیفه بودم، با او آشنا و با هم دوست شویم. ضمن این که، او در بعضی موارد هم در ترجمه متن‌های عربی که مورد نیاز ما بود، دوستانه به ما کمک می‌کرد.

آغاز ماجرا

غروب یکی از روزهایی که پس از تعطیل سفارت، در دفترم مشغول کار بودم، آقای دکتر علینقی منزوی به دیدارم آمد و با نگرانی گفت: مشکلی برایم پیش آمده که برای کمک و یاری خواستن از شما در این ساعت مزاحمتان شدم و در ادامه افزود: آقای علی دشتی که از دوستان بسیار قدیمی من هستند، کتابی برایم فرستاد که آن را در بیروت چاپ کنم و به ایران بفرستم. کتاب ارسالی ایشان را به چاپخانه‌ای که متعلق به یک «ایرانی - عراقی» است، و شما هم او را می‌شناسید، سپردم و تمام هزینه چاپ آن را هم پیشاپیش پرداخت کردم. ایشان چندی پیش به من خبر داد که کار چاپ کتاب به پایان رسیده و آماده تحویل است. متأسفانه به علت یک سفر فوری که برایم پیش آمد، نتوانستم به موقع برای دریافت کتاب‌ها به چاپخانه مراجعه کنم. پس از تأخیر چند روزه، وقتی برای تحویل گرفتن کتاب‌ها رفتم، صاحب چاپخانه همزمان با تحویل چند نسخه به عنوان نمونه چاپ شده گفت: «کتاب چاپ شده است، ولی در فاصله مدتی که شما برای دریافت کتاب‌ها تأخیر داشتید، بعضی از آخوندهای مخالف حکومت ایران که از عراق به بیروت آمده و به دفتر من هم رفت و آمد دارند، با دیدن نمونه‌های چاپ شده این کتاب و آگاهی از چاپ آن‌ها توسط من، به اعتراض پرداخته و از من خواسته‌اند که از تحویل کتاب‌ها به شما خودداری کنم تا آن‌ها با مراجعه به مجلس اعلای شیعیان لبنان و آقای موسی صدر، تکلیف این کتاب را روشن کنند.

در همین فاصله نیز تنی چند از همین آخوندها، به مجلس اعلای شیعیان لبنان مراجعه و با عنوان کردن این که کتاب ۲۳ سال، توسط یک فرد کمونیست بی‌دین و ایمان علیه پیغمبر اسلام نوشته شده، از مجلس شیعیان خواسته‌اند که مانع تحویل کتاب‌ها به شما و ارسالشان به ایران گردند. خواسته آن‌ها از مجلس اعلای شیعیان این بود که کتاب‌ها با نظارت روحانیون شیعه توقیف و بررسی و معدوم شود.

صاحب چاپخانه در ادامه افزود: دو روز پیش هم همین آخوندها خبر ارسال درخواست مجلس اعلای شیعیان به وزارت کشور لبنان را به من دادند که خواستار توقیف کتاب‌ها شده‌اند. به همین بهانه نیز آن‌ها از من خواسته‌اند که تا طی مراحل قانونی، از تحویل کتاب‌ها به شما خودداری کنم. و من اکنون در انتظار رسیدن حکم توقیف کتاب‌ها هستم و متأسفم که نمی‌توانم آن‌ها را در این شرایط به شما تحویل دهم.

دکتر منزوی گفت: من در موقع بستن قرارداد چاپ کتاب، نامی از آقای علی دشتی نبرده و نویسنده کتاب را یکی از استادان دانشگاه ایران معرفی کرده بودم، که نمی‌خواهد نامش مطرح گردد. از این‌رو، صاحب چاپخانه و آخوندها، مرا به عنوان کسی که این کتاب را نوشته است، می‌دانند و به همین علت هم در مراجعه به مجلس اعلای شیعیان، نویسنده کتاب را یک کمونیست بی‌دین و بی‌خدا عنوان کرده‌اند.

از دکتر منزوی پرسیدم: مگر آقای موسی صدر می‌تواند جلوی چاپ و انتشار یک کتاب را در یک کشور آزاد جهان مثل لبنان بگیرد؟

گفت: نه! ولی ایشان از طرف مجلس اعلای شیعیان می‌توانند از حکومت لبنان بخواهند که به علت بی‌حرمتی به پیغمبر اسلام، جلوی چاپ و انتشار آن را بگیرند و چنانچه چاپ شده، آن‌ها را توقیف و نابود کنند.

گفتم: با توجه به این که پای دولت لبنان به میان کشیده شده، بهتر است شما با سفیرمان جناب قدر صحبت کنید که ایشان این موضوع را به صورت رسمی پیگیری کنند.

دکتر منزوی گفت: نظر شما درست است، اما مصلحت این است که پیش از به میان کشیده شدن پای دولت لبنان به این قضیه، مسأله را با خود آقای موسی صدر حل و فصل کنیم، و افزود: همان طور که می دانید رابطه آقای موسی صدر با سفیرمان جناب قدر، چندان حسنه نیست و آقای صدر به حرف ایشان ترتیب اثر نخواهند داد. در عوض با توجه به احترامی که آقای صدر برای شما قائل هستند، اگر این تقاضا را شما از ایشان بکنید، بی شک از کمک کردن مضایقه نخواهند کرد.

گفتم: ممکن است نسخه ای از این کتاب را در اختیار من بگذاری تا نگاهی به آن بیندازم. با خوشحالی گفت: حتماً! و از کیف خود نسخه چاپی کتاب ۲۳ سال را بیرون آورد و به من داد و گفت: در این کتاب، هیچ گونه اهانت و بی احترامی به ساحت پیغمبر اسلام نشده است. کتاب به صورت تاریخی، سیر تحولات اسلام را با شرح حال پیغمبر اسلام از زمان طفولیت تا دوران بعثت و رحلت ایشان را شرح می دهد.

کتاب را از دکتر منزوی گرفتم و در اولین نگاه، مطلبی که توجهم را جلب کرد، این بود که کتاب فاقد شناسنامه است. نام نویسنده، ناشر، آدرس چاپخانه و غیره در کتاب قید نشده بود.

پرسیدم: از کجا می شود فهمید که این کتاب نوشته آقای علی دشتی است؟ نام او که به عنوان نویسنده در کتاب ذکر نشده؟!

دکتر منزوی گفت: ما نمی خواستیم نام نویسنده کتاب را ذکر کنیم. اگر آخوندها بفهمند که آقای علی دشتی چنین کتابی نوشته است، غوغا به پا می کنند و جان ایشان هم مانند احمد کسروی و دیگران به خطر می افتد. در همین هنگام دفتر تلفون خود را از کیفش بیرون آورد و شماره تلفون آقای علی دشتی را در تهران به من داد و گفت: لطف کنید و به ایشان تلفون بزنید و جویای صحت و سقم عرایض من بشوید.

شماره تلفون آقای علی دشتی را یادداشت کردم و به دکتر منزوی گفتم: اجازه بدهید من کتاب را بخوانم و با تهران نیز تماس بگیرم، نظرم را به شما اطلاع خواهم داد،

کتاب ۲۳ سال را همان روز شروع به خواندن کردم و تمام شب نیز خواندن را ادامه دادم تا به پایان رساندم. همان طور که دکتر منزوی گفته بود، من هم هیچ نوع توهین و بی احترامی به پیغمبر اسلام در کتاب ندیدم. در عوض خیلی روشن، نه تنها به دوران بعثت پیغمبر اسلام آشنا شدم، بلکه از شرح حال او از تولد تا بعثت نیز آگاه گشتم، چیزی که تا آن روز کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم.

فردای آن روز، مراتب را به تهران منعکس کردم و شماره تلفون آقای علی دشتی را هم برایشان فرستادم که صحت و سقم اظهارات دکتر منزوی مبنی بر نام نویسنده کتاب را روشن کنند. در ضمن در مورد کمک به رفع مشکل دکتر منزوی، نیز نظرشان را استعلام کردم.

پاسخ تهران، همان روز رسید که گفته بودند: نویسنده کتاب آقای دشتی است. اما، در مورد کمک به دریافت و ارسال آن ها به ایران، شما رسماً و مستقیماً دخالتی نکنید!

آقای منزوی را به دفتر خود دعوت کردم. نخست نظرم را در باره کتاب ابراز داشتم و سخنان ایشان را که گفته بودند، کتاب حاوی هیچ نوع بی حرمتی و اسائه ادب نسبت به پیغمبر اسلام نیست، تأیید کردم. بعد هم موضوع دستور مرکز را برای عدم دخالت در این امر به ایشان گوشزد نمودم.

دکتر منزوی پس از شنیدن سخنان من گفت: شما کتاب را خواندید و دیدید که هیچ مطلب توهین آمیزی به پیغمبر اسلام در کتاب نیست. بنابراین، نه به خاطر آقای دشتی و نه به خاطر کمک به من، بلکه برای روشن شدن حقایق تاریخی و موضوعاتی که به دین و مذهبمان، به کشور و ملتمان مربوط می‌شود، کمک کنید، این کتاب سلامت بماند و به ایران فرستاده شود! مردم ایران باید این کتاب را بخوانند و دست کم از حقایق درست دین و مذهبشان آگاه گردند!

منزوی با هیجان غیر قابل وصفی می‌گفت: باور کنید! چنین کتابی تا به امروز نه در ایران و نه در هیچ کشور اسلامی نوشته نشده. حیف است، اکنون که یکی از بزرگان میهنمان خطر کرده و چنین کتاب ارزشمندی نوشته است، به خواسته تنی چند از آخوندهای بیکاره و بی‌سواد، از میان برود و مملکت ما از داشتن یک کتاب بسیار گرانبهای تاریخی محروم بماند. و اضافه کرد:

- مطمئن باشید، نه تنها از این کار خود پشیمان نخواهید شد، بلکه روز و روزگاری از این خدمتی که برای آگاهی و بیداری هم میهنان خود کرده‌اید، به خود خواهید بالید و به کاری که انجام داده‌اید، افتخار خواهید کرد.

او برای قانع کردن من، مدت‌ها صحبت کرد. زیرا به خوبی می‌دانست که در آن شرایط تنها راه حل مشکل او، قانع کردن من بود که با آقای موسی صدر صحبت کنم، و برای مشکل اوراه حلی پیدا کنم. وگرنه همه زحماتی که او برای انتشار کتاب دوست سرشناس خود کشیده بود، به هدر می‌رفت.

در آن روز، علینقی منزوی در مقابل من نشسته بود و به خاطر سنگی که تنی چند از آخوندهای معاود عراقی به سوی ثمره زحمات فرهنگی دوستش، علی دشتی انداخته بودند، می‌کوشید که مرا با خود همراه کند، تا مگر نوزاد روشنگر تاریخی ایران را که در بدو تولد نیاز به تیمار داشت، از مرگ و نابودی نجات دهد.

آنروز، یکی از روزهای استثنائی زندگی من بود. رو در روی، مرد فرزانه‌ای نشسته بودم که با همه وجودش می‌کوشید تا اثری را که با همه دانش و اندوخته‌های فرهنگی‌اش، ارزش واقعی آن را می‌دانست، از گزند حرامیان نجات دهد. کسی که بدرستی می‌دانست، که در آینده این اثر یگانه، چه جنبش بزرگی می‌تواند در جامعه عقب مانده فکری و فرهنگی مردم ایران بر پا کند.

در آن روز، من منطق و استدلال منزوی در باره ضرورت نجات کتاب ۲۳ سال را با همه احساسم پذیرفتم، بی‌آن که بدانم این پذیرش در اثر تأثیر محتوای کتاب ۲۳ سال بر من بود، یا شنیدن سخنان صمیمانه و پاکدلانه او. مهم‌تر از همه این که من می‌باید خلاف دستور صریح سازمانی که در آن خدمت می‌کردم، دست به کار شوم و پادرمیانی کنم تا بتوانم کتاب ۲۳ سال علی دشتی و علینقی منزوی را از توقیف و معدوم شدن نجات دهم.

امروزه با گذشت سالیان دراز، وقتی به آن لحظات پر از نگرانی و دلواپسی‌ها می‌اندیشم، به این نتیجه می‌رسم که در آن روز، من هم تحت تأثیر سخنان صمیمانه منزوی و هم متأثر از محتوای کتاب ۲۳ سال بودم، کتابی که در ناخودآگاه من اثر گذاشته بود.

دریغ است که این مبحث را بدون ذکر این نکته به پایان ببرم! و آن این که کتاب ۲۳ سال اگر چه بیانگر افکار و اندیشه‌های روشنگرانه زنده یاد علی دشتی و به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، مهم‌ترین اثر فرهنگی او به شمار می‌رود. اما، از دیده من، بی‌انصافی و به دور از فضیلت فرهنگی است که تلاش و فداکاری دکتر علینقی منزوی در چاپ و ارسال آن به ایران، در آن روزهای آسیب پذیر، نادیده گرفته شود.

من نمی‌دانم که نقش دکتر منزوی در تدوین و تنظیم و آرایش و ویرایش کتاب ۲۳ سال چقدر بوده؟ اگر چه به نظرم این قسمت، اهمیت چندانی هم ندارد، ولی این را می‌دانیم که علینقی منزوی نیز مانند علی دشتی در عراق متولد شده، تحصیلات خود را در حال و هوای محیط مذهبی آنجا گذرانده بود. هر دو نیز به زبان علمی و ادبی عرب و به

تاریخ اسلام، احادیث و روایات و غیره آشنائی و احاطه کامل داشتند. تاره یادمان هم باشد که علینقی منزوی، خلاف علی دشتی، علاوه بر دانش دینی و مذهبی رایج، در حوزه‌ها و تلمذ در نزد بزرگان عالم شیعه، قدمی فراتر گذاشته و در «الهیات و فلسفه» نیز دکترای این دو رشته را به پایان رسانده بود و از نظر علمی و آکادمیک نیز شخصیتی صاحب نام به شمار می‌آمد.

او، در زمینه‌های گوناگون فرهنگ ایران و اسلام تحقیق کرده، تألیفات بسیار ارزنده‌ای از خود به جای گذاشته که هر یک از آن آثار در ردیف بهترین آثار تحقیقی است. با این همه و بی‌آن که نقش دکتر منزوی را در تهیه و تدوین کتاب ۲۳ سال در نظر بگیریم، زحمات او را برای چاپ و ارسالش به ایران، در شرایط سخت پیش آمده به نحوی بود که باید گفت:

کتاب ۲۳ سال بدون حضور و کمک دکتر علینقی منزوی به سامان نمی‌رسید و ما صاحب چنین گنجینه گرانبهرانی نمی‌شدیم.

به خصوص این که بنا به گفته آقای جواد وهاب زاده، دوست علی دشتی که بخشی از سخنانش در این نوشته آمده، در فصلنامه کاوه مونیخ دکتر محمد عاصمی، فقط بخش پایانی کتاب ۲۳ سال چاپ شده بود، نه همه کتاب.

باری، در آن روز تحت تأثیر سخنان صمیمانه و منطق میهن دوستانه دکتر منزوی، به او قول دادم که فردا به مجلس اعلای شیعیان و به دیدار آقای موسی صدر بروم تا شاید با کمک ایشان، این کتاب را از مخمسه‌ای که گرفتارش کرده‌اند، بیرون بیاوریم.

فردای آن روز به مجلس اعلای شیعیان لبنان و به دیدار آقای موسی صدر رفتم و ماجرای آقای علینقی منزوی و کتاب ۲۳ سال را، برایشان شرح دادم. کتابی را هم که با خود برده بودم، در اختیارشان قرار دادم تا ببینند که هیچ بی-احترامی به پیغمبر اسلام نشده است و برای حل و فصل موضوع آن، از ایشان چاره اندیشی کردم.

آقای صدر گفتند: از ماجرای این کتاب خبر دارم. عده‌ای از آخوندهای ایرانی به مجلس مراجعه کرده و خواسته‌اند که جلو تحویل کتاب آقای علینقی منزوی را که در باره پیغمبر اسلام نوشته و به چاپ رسانده است، بگیریم و نگذاریم که این کتاب به ایران فرستاده شود، و افزودند: شما که این آخوندهای بیکاره را که از عراق به لبنان آمده‌اند، می‌شناسید! اگر ما در این مورد اقدامی نمی‌کردیم، همین فردا داد و فریاد به راه می‌انداختند و مدعی می‌شدند که ما هم در چاپ این کتاب دست داشتیم و در ممانعت از خروج آن از لبنان کوتاهی کرده‌ایم.

با تأیید نظر آقای صدر، پرسیدم: با همه این‌ها، به نظر شما، چکار می‌توان کرد تا بشود این کتاب را که هیچ ضدیتی با اسلام و پیغمبر اسلام ندارد، سالم به ایران فرستاد؟

آقای صدر پس از دقایقی تأمل گفتند: مجلس اعلای شیعیان، نامه‌ای مبنی بر توقیف این کتاب به خاطر بی-حرمتی احتمالی به ساحت پیغمبر اسلام نوشته و به وزارت کشور لبنان فرستاده است. ما از وزارت کشور لبنان خواسته‌ایم که این کتاب‌ها را تا طی مراحل قانونی و تعیین تکلیف آن‌ها، در اختیار خود بگیرند. در این مرحله تنها کاری که می‌توان انجام داد، این است که در فاصله رسیدن نامه مجلس اعلای شیعیان به وزارت کشور لبنان و طی مراحل اداری آن که به یقین ده پانزده روزی طول خواهد کشید، شما پا در میانی کنید و شخصاً از صاحب چاپخانه بخواهید که کتاب‌ها را مطابق قراردادی که با آقای منزوی داشته، تحویل ایشان بدهد. منزوی هم در اسرع وقت آن‌ها را از لبنان خارج کند. در آن صورت با رسیدن حکم توقیف کتاب‌ها به چاپخانه، این کتاب در چاپخانه و در کشور لبنان وجود نخواهد داشت که توقیف شود.

آقای صدر با اظهار تأسف، مجدداً تأکید کردند که: به نظر من، حتماً خود شما با صاحب چاپخانه صحبت کنید که مبادا در تحویل کتاب‌ها اشکال تراشی کند! چون، به باور من، خود او خبر چاپ کتاب را به آخوندهای ایرانی داده، وگرنه آن‌ها از کجا خبر داشتند که چنین کتابی در آن‌جا به چاپ رسیده است!؟

از آقای صدر به خاطر راهنمایی‌اش تشکر کردم و به سفارت بازگشتم. در دیداری که همان روز با آقای منزوی داشتم، ماجرای صحبت‌م با آقای صدر را شرح دادم. و گفتم: متأسفانه آقای صدر به دلیل موقعیتی که دارد، نمی‌تواند در این امر، مستقیماً دخالت و کمک کند. اما با اطلاعاتی که در مورد مراحل اجرائی درخواست مجلس اعلای شیعیان به وزارت کشور لبنان دادند، می‌توان اقداماتی انجام داد که از معدوم شدن کتاب‌ها جلوگیری کرد.

کاری که باید انجام شود، این است که همین حالا با مراجعه به شرکت‌های حمل و نقل لبنانی، ببینید کدام یک از آن‌ها زودتر می‌تواند بار شما را از لبنان به ایران حمل کند؟ با مشخص شدن آن، سریعاً قرار داد حمل کتاب‌ها از چاپخانه به ایران را ببندید. فردا صبح هم من با صاحب چاپخانه صحبت خواهم کرد تا ایشان را قانع کنم که کتاب‌ها را بدون در نظر گرفتن حرف و حدیث‌های آخوندها که هیچ رسمیت قانونی ندارد، به شما تحویل دهد. بعد هم قرار گذاشتیم که فردا آقای منزوی پیش از رفتن به چاپخانه با من تماس بگیرد که من نتیجه صحبت‌م با صاحب چاپخانه را به او خبر دهم.

فردا صبح به صاحب چاپخانه تلفون زدم و موضوع کتاب آقای منزوی را مطرح و مدتی در مورد چاپ آن و موضوعاتی که پیش آمده، با او صحبت کردم. صاحب چاپخانه پس از مدتی طفره رفتن، در نهایت به این شرط پذیرفت کتاب‌ها را به آقای منزوی تحویل دهد، که اگر از طرف دولت لبنان و مجلس اعلای شیعیان مشکلی برای او ایجاد شد، من شخصاً دخالت کنم و مشکل او را برطرف سازم.

به آقای دکتر منزوی موافقت صاحب چاپخانه را خبر دادم و از ایشان خواستم سریعاً به چاپخانه بروند و تا طرف پشیمان نشده کتاب‌ها را تحویل بگیرد. خوشبختانه دکتر منزوی هم با شرکتی که آن روز کامیونی عازم ایران داشت، صحبت کرده و پذیرفته بودند که بار ایشان را که چندان بزرگ و سنگین هم نبود، به ایران ببرند.

آقای دکتر منزوی به چاپخانه می‌رود و با جدال‌های لفظی فراوانی که با صاحب چاپخانه پیدا می‌کند، که شرح آن طولانی است، کتاب‌ها را تحویل می‌گیرد و همان روز به ایران می‌فرستد و روز بعد با خیال راحت به دیدار من آمد. دکتر علینقی منزوی در آن دیدار ضمن تشکر فراوان از من، چند نسخه از کتاب ۲۳ سال را هدیه‌ام کرد و گفت: در دفتر چاپخانه، بگو و مگوی شدیدی با صاحب چاپخانه داشتم. او از این که من پای سفارت و شخص شما را به میان کشیده بودم، عصبانی بود. دلیل عدم تحویل کتاب‌ها را هم مشکلاتی عنوان می‌کرد که فردا آخوندهای ایرانی برایش ایجاد خواهند کرد.

دکتر منزوی می‌گفت: این کتاب به همت و یاری شما از توقیف و معدوم شدن نجات پیدا کرد. اگر شما وارد این قضیه نمی‌شدید و اگر آخوندها بعد از آقای موسی صدر، متوسل به سفارت می‌شدند، آقای سفیر با اختلافاتی که با آقای صدر داشتند، معلوم نیست، سرنوشت این کتاب به کجا کشیده می‌شد!

من آن روز و روزهای بعد، هرگز به اهمیت کاری که برای دکتر منزوی کرده بودم، پی نبردم. تا روزی هم که انقلاب ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و حکومت اسلامی آخوندها برسر کار آمد، نمی‌دانستم که در آن روزی که به دیدار آقای موسی صدر رفته بودم که با کمک او کتاب ۲۳ سال را از نابود شدن نجات دهم، بعد هم تعهدهایی که برای قانع کردن صاحب چاپخانه برای تحویل کتاب‌ها به دکتر منزوی داده بودم، چه کار بزرگی کرده بودم؛ و اگر من در آن روزها در کار کتاب ۲۳ سال دخالت نکرده بودم، معلوم نبود که بر سر این کتاب چه می‌آمد! و چه سرنوشتی پیدا می‌کرد!

پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و خروج از کشور بود که متوجه شدم چه خدمت بزرگی به مملکت کرده‌ام و چه قدم ارزشمندی برای بیداری و آگاهی مردم میهنم برداشته‌ام. چرا که این کتاب، زیر بنای فکری جنبش فرهنگی عظیمی شد به نام «حرکت روشنگری عصر جدید ایران». حرکتی که بزرگان بسیاری مانند، دکتر شجاع‌الدین شفا، دکتر کورش آریامنش، دکتر مسعود انصاری و صدها فرزانه دیگر، دنباله کتاب ۲۳ سال علی دشتی را گرفتند و با فروختن چراغ-های روشنگر بیشتر، نهضت عظیم بیداری ایرانیان را به راه انداختند. نهضتی که در طول تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلام نظیرش را در هیچ زمان و در هیچ یک از کشورهای اسلامی نمی‌توان پیدا کرد.

حکایتی است، بس عجیب! کتابی که نه نویسنده آن، نه کسی که آن را به چاپ رساند و نه آن کسی که با حضورش در این عرصه مانع معدوم شدن کتاب شد، نمی‌دانستند که چه کار بزرگ و چه خدمت مهمی به فرهنگ کشور خود انجام داده‌اند. آن‌هایی هم که در بیروت به دنبال توقیف و از بین بردن این کتاب بودند، کسانی که پس از انقلاب ۱۳۵۷ به دنبال یافتن نویسنده کتاب می‌گشتند، بازجویانی که در زندان، علی دشتی و علینقی منزوی را شکنجه می‌دادند، و حتی آنانی که پس از پیروزی انقلاب به سرعت کتاب ۲۳ سال را در تیراژ بسیار وسیعی چاپ و در سرتاسر ایران پخش کردند، هیچ یک از میزان تأثیری که این کتاب بر افکار و اندیشه‌های ایرانیان خواهد گذاشت، آگاه نبود. و نمی‌دانست که این سلاح برنده ۲۳ سال، چگونه بیخ و بن مکتب و مسلکی را که امثال خمینی و آخوندهای دار و دسته او منادی آن بودند، به تیشه خواهد زد و به باد خواهد سپرد.

شاید! تنها کسی که بدرستی این پیش‌بینی را می‌کرد، کسی بود که در آن روز به یادماندن، در دفتر من در سفارت بیروت، روبه رویم، نشسته بود و با همه وجودش می‌کوشید، مرا برای پیشگیری از معدوم شدن این کتاب با خود همراه سازد. کسی که با همه پیر سالی، مانند کودکی برای نجات این کتاب به خواهش و تمنا نشسته بود، و آن شخص کسی نبود، مگر زنده یاد دکتر علینقی منزوی، فرزانه یگانه سرزمین ما که یادش گرامی باد!

نظیر کتاب ۲۳ سال را در هیچ یک از انقلاب‌ها و دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی و حتی سیاسی دنیا پیدا نمی‌کنیم. کتابی که پس از ۱۴۰۰ و اندی سال، یک ملت بزرگ را از یک غفلت تاریخی دیرگاهش با خبر می‌کند و نکته به نکته دروغ‌های تاریخی را که از زمان‌های بسیار دور به عنوان واقعیت به گوش پدرانش تا به امروز به گوش خود او می‌خوانند، بر ملا می‌سازد.

کتاب ۲۳ سال، حاوی حقایقی است که قرن‌های متمادی، گروهی با همه توانشان کوشیده بودند که از بر ملا شدن آن‌ها به مردم ایران جلوگیری کنند.

و از شگفتی‌های دیگر روزگار این است که، کسانی هم که باعث بر ملا شدن این حقایق شده‌اند، دانش آموختگان مکتب‌خانه‌ها، مدرسه‌ها و حوزه‌های دینی بودند. کسانی که در خانواده‌های روحانی زاده شده و تعلیم و تربیت دیده و خود روزگاری روحانی بودند.

علی دشتی و علینقی منزوی که به اختصار شرح حال آنان داده شد، هر دو آخوند و آخوند زاده و تحصیلاتشان هم در حوزه‌های آخوندی طی شده بود. در این مورد خاص گفتنی است که هیچ کس به قدر خود آخوندها خبر از بی‌پایه و بی‌اساس بودن مبانی دین و مذهبشان ندارند. زیرا، جماعتی که می‌خواهند وارد جامعه روحانیت یک دین و یک مذهب بشوند، ناچارند که در باره آن‌ها به مطالعه بپردازند، و آن‌جاست که پی به محتوای نهادهائی می‌برند که به آن تعلق اعتقادی دارند. بی‌شک، کسانی که با تأمل و تعقل در آئین خود جست و جو می‌کنند، بدرستی می‌فهمند که نهاد مورد اعتقادشان با چه دروغ‌ها و نیرنگ‌هایی همراه است. اما اکثر آن‌ها به خاطر سودجویی و منفعت شخصی سکوت

اختیار می‌کنند و از برملا کردن واقعیت‌ها پرهیز می‌نمایند، مگر افراد معدودی که دست از سود شخصی بر می‌دارند و دست به افشاگری می‌زنند.

*

سرگذشت کتاب ۲۳ سال در این‌جا به پایان رسید، اما قصه آن همچنان ادامه دارد. زیرا اثرات شگفت انگیز این کتاب در میان ایرانیان اهل نظر و صاحبان اندیشه و آن‌هایی که با نگرانی به دنبال پی‌بردن به ریشه‌های تاریخی سکوت و بی‌تفاوتی ایرانیان در حوادثی که مربوط به سرنوشت خود و کشورشان هستند، آن‌قدر زیاد است که مطرح کردنشان در این نوشته مقدور نیست. با این حال، در این‌جا تنها به چند نکته اشاره و بسنده می‌کنیم و می‌گذریم:

۱- بخش بزرگی از فرزندان ایرانی، پس از انتشار کتاب ۲۳ سال، به خصوص بعد از انقلاب اسلامی، با خواندن این کتاب، به دنبال مطالعه آثار فرزندان دیگر ایرانی در باره دین اسلام و مذهب شیعه کشیده شدند و دست به نگارش و انتشار آثاری زدند که بعضی از آن‌ها در نوع خود بی‌نظیرند.

۲- موضوع حائز اهمیت دیگر، این است که آثاری که در طی چهار دهه پس از انتشار کتاب ۲۳ سال و در پی آن، وقوع انقلاب اسلامی، توسط ایرانی‌ها نوشته و منتشر شده، به مراتب بیشتر از حجم کل آثاری است که در طول ۱۴۰۰ سال گذشته در نقد و تجزیه و تحلیل اسلام نوشته شده است.

۳- موضوع بعدی خود من هستم و نقشی که در انتشار این کتاب برعهده داشتم. گویا! سرنوشت این‌گونه رقم خورده است که من هم در این حادثه استثنائی حضور پیدا کنم. حادثه‌ای که در بیروت رخ می‌دهد، درست در زمانی که من هم در بیروت بودم و لاجرم، پایم به ماجرای کتاب ۲۳ سال کشیده شود. در زمانی که باور نمی‌کردم که روز و روزگاری، این کتاب که یکی از نخستین خوانندگان آن بودم، زیر بنای افکار و اندیشه‌هایی گردد و مرا هم به مسیری بکشاند که دست به قلم ببرم و تحت تأثیر این کتاب و کتاب‌های دیگر، به کاروان روشنگری عصر جدید ایران بپیوندم و کتاب‌هایی بنویسم که به گفته بسیاری از صاحب‌نظران، در ادبیات ایران، تازگی دارد.

بر می‌گردم به گفته زنده یاد دکتر علینقی منزوی که غروب روزی در سفارت ایران در بیروت، رو به روی من نشسته بود و برای نجات کتاب ۲۳ سال خطاب به من می‌گفت: «مطمئن باشید، نه تنها از این کار خود پشیمان نخواهید شد، بلکه روز و روزگاری از این خدمتی که برای آگاهی و بیداری هم‌میهنان خود کرده‌اید، به خود خواهید بالید و به کاری که انجام داده‌اید، افتخار خواهید کرد».

من امروز، از این که چند دهه پیش در نجات یافتن کتاب ۲۳ سال از توقیف و معدوم شدن آن، نقش کلیدی ایفاء کرده‌ام، به خود می‌بالم و به کاری که انجام داده‌ام، افتخار می‌کنم. چرا که بدرستی می‌دانم:

- اگر من این کتاب را سالم از چاپخانه بیرون نکشیده بودم، همه زحمات زنده یادان علی دشتی و علینقی منزوی به هدر می‌رفت و فرهنگ و ادبیات ایران نیز از داشتن چنین کتاب فاخری محروم می‌ماند و

پاریس اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۶ - هوشنگ معین زاده

به نقل از ره آورد شماره ۱۲۱